

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی			

محبت (ص ۱۰۹ ف ۴ - ۱۰۹ ف ۵)

🌸 دوست که دوست خود را بغل می‌کند، وقتی از او جدا می‌شود، او را با خود می‌برد و خودش را به جای او می‌گذارد. ائمه علیهم‌السلام هم با دوستشان همین کار را می‌کنند.

این نکته‌ی ظریفی است، در واقع اگر یگانگی بیاید، دوستی و محبت به حدّ یگانگی برسد، وقتی دو دوست همدیگر را در آغوش می‌گیرند، دیگر معلوم نیست اینها چه کسانی هستند، هیچ کدامشان را جداگانه نمی‌توانید بدانید. این جمله ماجرای وداع را در روز عاشورا تداعی می‌کند. یعنی وقتی حضرت اباعبدالله علیه‌السلام حضرت زینب علیها‌السلام را به‌عنوان آخرین دیدار که دیدار بعدی در گودال قتلگاه است در آغوش گرفتند و وداع کردند، وقتی از هم جدا شدند معلوم نبود چه اتفاق می‌افتد! امام حسین علیه‌السلام به خیمه‌ها می‌رود؟ حضرت زینب علیها‌السلام به قتلگاه می‌رود؟ هیچ چیزی معلوم نیست. واقعاً نمی‌دانیم چه کسی کشته شد و چه کسی بار اسارت را به دوش کشید؟ دوست این‌طوری است. وقتی دوست، دوست را در آغوش دل و آغوش جاننش می‌گیرد، گم می‌شود؛ این دو در هم گم می‌شوند. در ادبیات فارسی هم هست که می‌گویند: مجنون بیمار شد، طبیب برای مجنون تجویز حجامت کرد. تیغ را بیرون آورد که رگ او را بزند و خون از او بگیرد، مجنون یک‌باره خودش را کنار کشید، طبیب پرسید چرا این کار را می‌کنی؟ گفت:

ترسم ای فصاد گر فصدم کنی تیغ را ناگاه بر لیلی زنی
من کی‌ام لیلی، لیلی کیست من ما یکی روحیم، اندر دو بدن

یگانگی که می‌آید، دیگر معلوم نیست، دیگر دو تا نیستند، اینها یکی هستند، گفت:

اگر دل دلبر است، دلبر کدوم است وگر دلبر دل است، پس دل کدوم است

دل و دلبر چنان آمیخته بینم ندونم دل کدوم دلبر کدوم است

اگر ان شاء الله محبت به حد یگانگی برسد یکی می‌شوند. اگر خدا یگانگی را روزی ما کند دیگر دلت برای من تنگ نمی‌شود. گفت چرا؟ گفتم: چون دیگر از هم جدا نیستیم، در لباس‌هایت نگاه کن ببین چه کسی است؟ اگر با یگانگی نگاه کنی می‌بینی که خودت نیستی دوستت در لباس‌هایت است؛ خودت نیستی؛ لذا دلتنگ هم نمی‌شود. انسان‌هایی که اهل یگانگی هستند، صورت ظاهر اگر سال‌ها همدیگر را نبینند دلشان تنگ نمی‌شود؛ چون اصلاً یک لحظه هم از هم جدا نیستند، گفت:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی رفته‌ای ز دیده که پیدا کنم تو را

اصلاً جدایی معنا ندارد؛ حتی در ادراکات و احساساتشان. در همین رفقای که خدا بدون اینکه ذره‌ای استحقاق داشته باشیم روزیمان کرد، عنایت کرد و ما را در بهشتی از دوستان باصفای اهل بیت علیهم‌السلام قرار داد که سنگینی بار ناتوانی شکر این نعمت را واقعاً نمی‌توانم به دوش بکشم، در این دنیایی که دنیای همدیگر را دریدن و چاپیدن است، این یگانگی و محبت جز عنایت اهل بیت علیهم‌السلام نیست، این صف‌ها، صف‌های بهشت است، این حال دنیا نیست، از در این خانه بیرون می‌رویم می‌دانیم چه می‌گذرد! نمی‌خواهم بگویم این مجلس هر مجلسی که عنایت اهل بیت علیهم‌السلام در آن است، این صفا در آن ایجاد می‌شود. گاهی دوستان از فلان شهرستان به من زنگ می‌زنند و مدتی هم همدیگر را ندیده‌ایم و به من می‌گویند: فلانی حالتان بد است؟ کسالتی دارید؟ می‌گویم پناه بر خدا چه شده؟ می‌گویم هیچی من امروز دیدم حال خودم کمی خوب نیست، فهمیدم به شما چیزی شده است. ببینید یگانگی این است و راست هم می‌گوید. وقتی هم که می‌گوید می‌بینم کاملاً درست می‌گوید؛ یعنی دل‌ها که یکی شد هرچه برای این پیش بیاید برای آن هم همین‌طور است. از روایات بگویم: چند روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلمان رضی‌الله‌تعالی‌عنه را ندیده بودند. سلمان رضی‌الله‌تعالی‌عنه خدمت حضرت امیر علیه‌السلام رسید. حضرت به او فرمودند: سلمان کجا بودی، چند روزی نبودی، تو را چند روزی است که ندیدم؟ سلمان جواب داد: حقیقتش یاعلی مریض شده بودم، سرما خورده بودم، تب داشتم و خوابیده بودم. حضرت

فرمودند: عجب! من دیدم کمی تب می‌کنم و بدنم گرم می‌شود پس تو تب کرده بودی. ببینید یکی می‌شوند. وقتی دوست اهل بیت علیهم‌السلام غمی روی دلش می‌آید، ناراحتی، بیماری و سختی می‌آید، اهل بیت علیهم‌السلام عیناً آن احساس را دارند. از آن طرف هم ماجرای تشرّف سید بن طاووس در همین سردابی که امروز به این روز انداخته‌اند را خوب می‌دانید. سید بن طاووس این قدر با حضرت ولی عصر رابطه‌ی باصفایی دارد که حضرت را به خوبی می‌شناسد، صدای پای حضرت را تشخیص می‌دهد. می‌گوید وارد سرداب مقدّس شدم دیدم امام عصار و احنافده در محراب ایستاده‌اند و با خدا راز و نیاز می‌کنند و به پهنای صورت اشک می‌ریزند و با خدا درد و دل می‌کنند و می‌گویند: «**شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عُجْنُوا بِمَاءِ وِلايَتِنَا**»^۱ خدایا شیعیان ما از اضافه‌ی گل ما اهل بیت علیهم‌السلام خلق شده‌اند، خمیره‌ی وجودشان با آب ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام عجین شده «**يُفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحَزَنِنَا**»^۲ وقتی ما دلمان شاد است و خوشحالیم، شیعیان هم خوشحالند؛ وقتی هم محزون، دل گرفته و غمگینیم، شیعیان ما هم دلشان می‌گیرد. ببینید از آن طرف هم هست؛ یعنی وقتی اهل بیت علیهم‌السلام محزون می‌شوند انسان احساس می‌کند دلش گرفته است. همه‌ی شما ان شاء الله این احساس را کرده‌اید، بعضی وقت‌ها شخص دلش می‌گیرد هر چقدر هم فکر می‌کند که خدایا چه اتفاقی برایم افتاده است؟ چه شده است؟ هیچ اتفاق تلخی نیفتاده است؛ ولی دل انسان گرفته است؛ دلش می‌خواهد گریه کند. هر چه هم می‌گردد، هیچ علّت ظاهری برایش پیدا نمی‌کند. می‌دانید آن چه وقتی است؟ وقتی است که دل ولیّ خدا، ولیّ اعظم خدا حجّت خدا غمگین شده است؛ دوست اهل بیت هم دلش می‌گیرد؛ این یکی بودن است. ان شاء الله خدا به ما بچشانند. می‌گویند عصرهای جمعه نزدیک‌های غروب دل شیعه می‌گیرد، در فضای روحش حالت غمگینی دارد. می‌گویند این برای همین است که روز جمعه دوباره تمام شد و امر فرج صادر نشد و دل حجّت خدا گرفت و شیعه هم دلش می‌گیرد؛ مثل ظروف مرتبطه

^۱. علیرضا صابری یزدی، الحکم الزاهره، ص ۴۶۸.

^۲. تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷.

می‌ماند، ظرف‌هایی که به هم وصلند و هرچه در این ظرف بریزند، در آن هم وجود دارد. با هم مرتبطند. دل‌ها با یکدیگر مرتبط شود، به هم وصل می‌شوند. گاهی مثلاً دوستی به زیارت مشرف می‌شود، یگانگی که باشد آن یک نفر که رفته همه رفته‌اند، همه در زیارت موفقند. هرچه در آنجا به او عطا می‌شود، همه دریافت می‌کنند؛ چون دل‌ها یکی است؛ به هم وصل است؛ ظروف مرتبطه هستند؛ یگانه‌اند. ان شاء الله خدا این محبت و صفا را که به برکت اهل بیت علیهم‌السلام عنایت کرده، تمام عیارش کند که دیگر اصلاً خودمان را نبینیم. برای خودمان حساب شخصی باز نکنیم. احترام من، حریم من، حق من و سهم من برود؛ به یکی بودن سر در بیاوریم. یکی هستیم؛ منتها الآن چرتمان گرفته است، خواب‌آلوده هستیم، نمی‌بینیم که یکی هستیم. اگر خدا روزی کرد این حرف را باز می‌کنم. نمی‌گویم بروید یکی شوید، یکی هستید. الآن خواب‌آلود شده‌ایم، چشم‌هایمان دوپین شده است، تعدد و کثرت می‌بینیم؛ والا حقیقتش یکی هستیم دو تا نیستیم. لذا اگر از آن منظر به این جمع نگاه کنیم، الآن چند نفر اینجا هستند؟ یک نفر. روز عاشورا یک نفر بیشتر در صحنه‌ی کربلا این طرف نبود و او اباعبدالله علیه‌السلام بود. همه در اباعبدالله علیه‌السلام فانی بودند. تعبیری هم برایتان بگویم، فضای عالم را غم گرفته که این حرف‌ها می‌آید. به نظر من اباعبدالله علیه‌السلام روز عاشورا در گودال قتلگاه هفتادوسه بار شهید شدند؛ چون یگانگی آنجا در اوج خودش بود. هفتادوسه بار یعنی یک‌بار کنار علی‌اکبر علیه‌السلام شهید شد، یک‌بار کنار پیکر غرق به خون ابوالفضل‌العبّاس شهید شد، یک‌بار کنار حرّ شهید شد، یک‌بار کنار حبیب‌بن‌مظاهر؛ حتی یک‌بار کنار جون غلام خودش شهید شد؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام هفتادوسه بار شهید شدند. یک نفر بیشتر در عاشورا نبود؛ چون یگانگی بود؛ چون یکی بودند؛ این هم به برکت ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام ایجاد می‌شود. لذا وقتی دوست، دوست خودش را بغل می‌کند بعد که هریک جدا می‌شوند به یک تعبیر هر دوی آنها می‌باشند. بگوییم هر دوی آنها باز بد است؛ یکی هستند. اگر بگوییم هر دو، باز تعدد است، یکی هستند. وقتی با اهل بیت علیهم‌السلام یگانگی پیش می‌آید، همین اتفاق می‌افتد. امیدوارم بخواهیم که ما را در بغل بگیرند.

سید بحرالعلوم این عالم بزرگ و عارف بزرگ و فقیه و مجتهد بزرگ شیعه که گمان نمی‌کنم بعد از سیدبن طاووس در جلالت و قدر کسی به پای او برسد خیلی عارف و شیعه‌ی بزرگ و نابی بود، تشرّفات عجیبی خدمت حضرت ولی‌عصرارواحنفاده داشت، مکرّر خدمت حضرت رسیدند و حضرت را می‌شناختند، ماجرای دسته‌ی تویرج را زیاد شنیده‌اید، دسته و طایفه‌ای هستند که سینه‌زنان و پای‌کوبان روزهای عاشورا با یک حال خاصی به کربلا می‌آیند، هیچ آداب ظاهری هم مراعات نمی‌کنند، همین افراد روستایی کم‌سواد یا بی‌سواد. سید بحرالعلوم، مرجع تقلید، عالم بزرگ، برترین مدرّس حوزه‌ی علوم دینی با عده‌ای از شاگردانش روز عاشورا ایستاده‌اند که همین دسته‌ی روستایی‌های به‌ظاهر بی‌سروپا رد شوند، همین افرادی که به حساب نمی‌آیند (خدا می‌داند هرکس اینجا به حساب نیاید آنجا بالاترین حساب‌ها را برایش باز می‌کنند و هرکس اینجا برای خودش حساب باز کرد، شأنی، مقامی و جایگاهی برای خودش شناخت آن طرف هیچ جایگاهی ندارد این را مطمئن باشید) دسته با همان حال عادی خودش با آن شکل عجیب و غریبی که داشت، آمد. در سینه‌زنی خیلی حال عجیبی دارند. یک دفعه دیدند سید بحرالعلوم عمّامه را از سرش برداشت عبا را از پشتش انداخت، نعلین‌ها را درآورد، پای برهنه وسط دسته آمد و مثل آن روستایی‌ها به سرش کوبید. اطرافیان تعجب کردند و گفتند: آقا دون شأن شماست، برای شما بد است، برای شما فلان است. سید بحرالعلوم گفت: چه می‌گویید شما؟ خودم حجّت خدا را دیدم که در عزای حسینی به سر می‌زد. اوست که می‌شناسد، تشرّفات زیادی خدمت حضرت دارد. یک بار یکی از علما خدمت سید بحرالعلوم می‌رسد، از ایشان می‌پرسد: آیا واقعاً امکان دارد در عصر غیبت انسان امام زمان را ببیند و خدمت حضرت برسد؟ سید به او می‌گوید «**کیف و قد ضمنی الی صدره الشریف**» چطور وجود ندارد در حالی که بقیةالله‌الاعظم مرا در سینه‌ی شریف خودش فشرد، در آغوش خودش فشرد. وقتی سید بحرالعلوم از آغوش امام زمان بیرون می‌آید، چه کسی است؟ ببینید می‌شود اهل بیت علیهم‌السلام انسان را بغل کنند، بعد وقتی از بغلشان بیرون می‌آید معلوم نیست او چه کسی است؟ رنگ و بوی امام زمان را می‌دهد، بعد هم که انسان او را می‌بیند، انگار حضرت را دیده است. ان‌شاءالله چشم‌هایمان باز شود. هرچه هم انسان می‌گوید می‌بیند

کوتاه آمده است؛ یعنی آن حقیقت آن قدر زیبا و بزرگ است که هر چه انسان می‌گوید و سعی می‌کند که ناقص نگوید می‌بیند خیلی ناقص گفته است. دعا کنید ما را بغل کنند. دعا کنیم چشممان باز شود، ببینیم که در بغلشان هستیم؛ منتها چشم‌هایمان بسته است و نمی‌بینیم. ان‌شاءالله چشم‌ها باز شود و ببینیم که در بغلشان هستیم بعد می‌بینیم چقدر زندگی لذیذ است که هر لحظه فرد به خودش نگاه می‌کند، می‌بیند امیرالمؤمنین علیه السلام او را در بغل خود گرفته و فشرده است و در آغوش امیرالمؤمنین علیه السلام است. ان‌شاءالله خدا نشانمان دهد، پرده‌ها کنار برود و ببینیم. آنهایی که گفتم چشیدنی بود، صورت علمی‌اش را هم بگوییم: وقتی می‌گویم امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را بغل می‌کند، مگر غیر از این است که خود قرآن می‌گوید همه‌ی عالم در قبضه‌ی خدا هستند؟ قبضه یعنی چه؟ یعنی دستی که مشت شده است، همه‌ی عالم در قبضه‌ی خدا هستند؛ حتی آسمان‌ها همه چیز در قبضه‌ی خدا هستند، قبضه برای دست است، نه؟ یدالله چه کسی است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام است، همه‌ی عالم در بغل امیرالمؤمنین علیه السلام است. امیدوارم چشممان باز شود ببینیم همه‌ی آن چیزهای بزرگ موجود و نقد است، نسیه نیست، در دستگاه خدا نقد است، نسیه بودنش برای خواب‌آلود بودن ماست. افرادی که اهل دنیا هستند که خوابند، ما هم کمی خواب آلوده‌ایم، چرتی شده‌ایم، بین خواب و بیداری هستیم، گاهی حواسمان هست و هوشیاری داریم و گاهی هم در چرت هستیم. ان‌شاءالله به برکت اهل‌بیت علیهم السلام بیدار شویم؛ چون آنها که بیدارند می‌توانند خواب را بیدار کنند. خودشان بیدارمان کنند آن وقت ببینیم که کجا هستیم و آن وقت قدر بدانیم. بغل امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر نرم، گرم و دوست داشتنی است. آن وقت این زندگی چقدر زیبا می‌شود، در اوج سختی‌ها و دشواری‌ها و در دل سختی‌ها هم این طوری است، گفت:

در بلایا می‌چشم لذات او مات اویم، مات اویم، مات او

از امام صادق علیه السلام روایت است: اصحاب اباعبدالله علیه السلام روز عاشورا آلم‌حدید را مسّ نکردند؛ اصلاً درد تیر و تیغ‌ها را احساس نکردند؛ چرا؟ چون خیره به جمال اباعبدالله علیه السلام بودند و خود را نمی‌دیدند. این است که هیچ احساس درد نمی‌کردند. بیشتر از این در این جمله جلو نرویم. فرمود: دوست که دوست

خود را بغل می‌کند، وقتی از او جدا می‌شود، او را با خود می‌برد. ان شاء الله حجّت خدا انسان را بغل کند، فرد ببیند حجّت خدا بغلش کرده است، آن وقت وقتی او می‌رود، انسان هم با او می‌رود، دیگر نیست؛ یعنی سایه‌ای از او در این عالم می‌ماند. تجربه‌ی کوچکش را برایتان بگویم؟ همه این تجربه را کرده‌ایم؛ وقتی فرد حرم اباعبدالله الحسین علیه السلام زیارت می‌رود ان شاء الله خدا به برکت اهل بیت علیهم السلام این توفیق را نصیب همه‌ی دوستان کند یا حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام یا حرم ائمه علیهم السلام می‌رود وقتی خدا حافظی می‌کند و بر می‌گردد، به راستی برمی‌گردد؟ می‌شود انسان از امام رضا علیه السلام جدا شود و به خانه سراغ زن و بچه و کار و پول و درآمد و بازار و خیابان بیاید؟ برمی‌گردد؟ دوست اهل بیت علیهم السلام بر نمی‌گردد. من ندیدم تا حالا هیچ کس از حرم ائمه علیهم السلام برگردد. سایه و شبحی از آنها برمی‌گردد. کسی که رفت دیگر آنجا مانده است، گفت: «قصد رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش»

آنجا می‌ماند، خودتان چشیده‌اید، می‌بینید وقتی برگشتید لاقلاً تا چند وقتی در همان حال و هوا هستید. از مشهد برگشتید؛ اما اذان مغرب را که می‌گویند می‌گویی الان وقتی است که برویم فلان صحن، دقیقاً الان آنجایی، هنوز آنجایی برگشتی. تا اینکه انسان دوباره چرتش می‌گیرد خدایی نکرده و خوابش می‌برد و گمان می‌کند که به دنیا آمده است که این یک خیال، رویا و خواب پریشان است.

🌸 محبت آب است و همه‌ی خلق تشنه‌اند؛ منتها آب‌ها با هم فرق دارند. از آب گل‌آلود تا زلال‌ترین آب، همه آبنده و هر یک از خلایق تشنه‌ی یکی از درجات آب است. از محبّ پول و مقام و دنیا گرفته تا محبّ خدا و اولیای خدا، همه تشنه‌ی آبنده. (۲۲:۰۳)

بارها اشاره کرده‌ایم که یکی از بزرگترین و تکان‌دهنده‌ترین ابعاد واقع‌ی عاشورا، عطش است. گفت:

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد	فریاد العطش ز بیابان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید	خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان	خوش داشتند حرمت سلطان کربلا

مهمان کربلا هم گفته‌اند. صورت ظاهر عطش کربلا، عطش آب است. حقیقتش عطش عشق الهی است، عشقی که سیراب شدنی نیست، مگر با فنای در معشوق و وصال معشوق. لذا دیدید وقتی

علی اکبر علیه السلام بار دوم به میدان می‌رفت امام حسین علیه السلام وقتی زبان در دهان علی اکبر علیه السلام گذاشتند فرمودند برو امیدوارم به زودی از دست جدّت سیراب شوی. سیراب شدن در وصال است. انسان در فنای در معشوق سیراب می‌شود و تشنگی و عطش عشق آرام می‌گیرد. محبت آب است و همه‌ی خلق هم تشنه‌اند؛ منتها عطش‌ها فرق می‌کند، هرکس تشنه‌ی یک چیز است. مثال تالار آینه را بارها و بارها در کلاس‌های دانشگاه و اینجا در مناسبت‌های مختلف اشاره کرده‌ام؛ خیلی از دوستان بارها شنیده‌اند، من بیشتر از شماها که شنیده‌اید گفته‌ام؛ اما خسته نمی‌شوم؛ چون دوست داشتنی است. تالار بزرگی را در نظر بگیرید و آینه‌کاری کنید؛ مثل رواق‌های حرم امام رضا علیه السلام که آینه‌کاری است. تمام این تالار را آینه‌کاری کنید. تمام سقف، دیوارها و کف یک‌پارچه آینه باشد. در وسط این تالار یک زیباروی خوش اندام مثل بقیّة الله الاعظم حجّت خدا بایستد، چه اتّفاقی می‌افتد؟ عکس جمال دل‌آرای او در آینه‌های دورادور و کف و سقف تالار تجلّی می‌کند. یک آینه چشم‌های شهلائی حجّت خدا را نشان می‌دهد. یک آینه ابروی کمان او را، یک آینه خال گونه‌ی او را، یک آینه دهان نمکین او را، یک آینه جعد گیسوی او را، در هر آینه جلوه‌ای از جمال حجّت خدا تجلّی می‌کند. این دفعه بی‌پرده حرف‌ها را گفتم، دفعه‌های قبل می‌گفتم اگر زیباروی خوش‌اندامی وسط این تالار بایستد، ذهن‌ها ممکن بود بی‌راه رود؛ ولی این دفعه بی‌پرده گفتم که زیباروی خوش اندام چه کسی است. کسانی که عاشق او هستند در این تالار سه دسته می‌شوند؛ اهل این تالار سه دسته و همه دل‌داده‌ی او هستند؛ منتها یک دسته نمی‌دانند عاشق چه کسی هستند؛ عشقی ناشناخته در وجودشان احساس می‌کنند؛ عطشی بدون اینکه معشوق را بشناسند؛ علم و معرفت ندارند؛ فقط یک احساس التهاب و عطش می‌کنند؛ احساس می‌کنند چیزی کم دارند؛ چیزی گم کرده‌اند؛ کسی را می‌خواهند؛ اما نمی‌دانند چه کسی را می‌خواهند. نگاه اینها به آینه‌های درب و دیوار تالار می‌افتد، عکس معشوق را در آینه‌ها می‌بینند. چشم حجّت خدا که عکسش در این آینه افتاده، این چشم زیبا، عکس چشم معشوق حقیقی است؛ ولی این بنده‌ی خدا چون معشوق خودش را نمی‌شناسد و این چشم شباهت با چشم معشوق ناشناخته‌اش دارد، احساس می‌کند این چشم را دوست دارد. نمی‌داند چرا؟ یکی دیگر چشمش به

آینه‌ی دیگر افتاده است، ابروی کمانی حجت خدا را دیده است، اینکه نمی‌داند، حجت خدا را که نمی‌شناسد؛ ولی در فطرتش احساس می‌کند دلش برای این ابرو رفت و عاشق این است. می‌گوید من عاشق آن چشم هستم، او می‌گوید من عاشق آن ابرو هستم، این می‌گوید من عاشق این جعد گیسو هستم، آن می‌گوید من عاشق دهان نمکین هستم، آن می‌گوید من عاشق خال گونه‌ی حجت خدا هستم، اینها عکس‌هاست که افتاده و همه هم دلرباست. یک عده آینه را با معشوقشان اشتباه گرفته‌اند، فکر می‌کنند که معشوقشان را پیدا کرده‌اند در حالی که این عکس معشوق است، خود معشوق نیست. یک عده در این دنیا عکس معشوق را با خود معشوق اشتباه گرفته‌اند، یعنی چه؟ یعنی جلوه‌ی اسماء و صفات الهی را، اسماء و صفات الهی هم یعنی حجت خدا، دو تا نیستند، صفات‌الله اهل بیت علیهم‌السلام هستند. خدا که به معنای مورد نظر ما صفت ندارد به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام «لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف»^۳. صفت خدا اهل بیت علیهم‌السلام هستند. حالا عکس صفات خدا در آینه افتاده است؛ چون خلق در فطرتشان عاشق خدا هستند، بعضی‌ها این عکس را با خود معشوق اشتباه گرفته‌اند. عکس قدرت خدا در آینه‌ی پست و مقام افتاده است. عکس غنای خدا در آینه‌ی پول و ثروت افتاده است. عکس جمال خدا در آینه‌ی زیبارویان افتاده است. عکس صفات خدا در آینه‌های مختلف موجودات افتاده است و آنهایی که آینه را با معشوق اشتباهی گرفتند، عاشق اینها شده‌اند. عاشق پول شده است یک عده پول پرست شده‌اند. عاشق مقام شده، یک عده مقام پرست شده‌اند. عاشق زیبارویان شده، یک عده جمال پرست شده‌اند. اینها فی‌الواقع عاشق این آینه‌ها نیستند، آینه چیزی نیست که فرد عاشقش شود، یک تکه شیشه است. اینها آینه را، عکس را با خود صاحب عکس با خود صاحب جمال اشتباه گرفته‌اند. کسانی که عاشق دنیا هستند فی‌الواقع عاشق خدا هستند، فقط مشکلشان این است که نمی‌دانند. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۴

۳. شریف‌الرّضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱، ص ۳۹ و مجلسی، بحار، ج ۴، ص ۲۴۷ و فیض‌کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۴۵۳.

۴. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

اهل بیت علیهم السلام فرمودند: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» ما اهل بیت هستیم «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» دشمنان ما اهل بیت هستند «أُولُوا الْأَلْبَابِ» هم دوستان ما هستند. «لَا يَعْلَمُونَ» دشمنان اهل بیت هستند، اهل دنیا و دنیاپرستان هستند، اینها هم در واقع دنبال خدا می گردند؛ ولی اشتباه گرفته اند. سراب را با آب اشتباه گرفته اند، عکس را با خود معشوق اشتباه گرفته اند؛ والا اینها هم تشنه ی خدا هستند؛ منتها خدا را با پول، خدا را با مقام، خدا را با زیبارویان و خدا را با دانشمندان و با جلوه های خدا که در این عالم تجلی کرده است اشتباه گرفته اند؛ والا اینها هم دنبال خدا می گردند؛ متأسفانه سراب را با آب اشتباه گرفته اند. هرچه هم دنبال سرابها می روند به تعبیر قرآن: «كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً» سرابی در دشت گسترده ای که فرد تشنه کام از دور آن را آب می پندارد بعد می دود خود را به آن می رساند «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»^۵ می بیند هیچی نبود. وقتی بعد از این همه دویدن به سراب می رسد، می بیند هیچی نیست، تشنگی اش برطرف نشد؛ اینها سراب است. یک عده همه ی عمر در دنیا از این سراب به آن سراب می دوند تا عمرشان تمام می شود؛ اینها اهل دنیا هستند؛ اما یک عده بو برده اند که اینها آینه ای بر دیوار است. این عکس چشم معشوق است، خود معشوق نیست. اینها که بو برده اند، مؤمنین هستند. آن وقت به موجودات و پدیده های عالم که به عنوان آینه های خدانما نگاه می کنند، در این پدیده ها عکس خدا را می بینند، گفت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

اینها در پیاله ی این عالم عکس رخ یار را می بینند و از طریق این عکس با معشوق عشق بازی می کنند و رابطه برقرار می کنند. اینها مؤمنین هستند. فهمیده اند که این آینه است، خود معشوق نیست، عکس معشوق است. فرد از راه این عکس با خود معشوق نرد عشق می بازد. دسته ی دوم هم تشنه هستند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۵ سوره ی نور، آیه ی ۳۹.